

کل وجوهات دیوانی و خدمت مرقد مطهر منور و مرمت و تعمیر آن روضه معنبر علی ساکنها الف الف التَّحِیة و الثَّنا ارجمند و سربلند ساخت و لوای انعطاف را به دارالملک عراق اعتلا داد.

و بعد از ورود به دامغان و نزول در آن سامان بنه و آغروق را بر دو قسمت منقسم، نیمی را از راه سمنان به دارالسلطنه طهران فرستاد و نیمی خاصه را در رکاب به چمن علی بولاغ مامور و در آن امکنه به شکار پرداخت. پس از روزی چند عیش و نخجیر به سلطان میدان و فیروزکوه دماوند عزیزت فرموده، در کمال عیش و حبور و تفریح و سرور در ساعتی سعادت اقتران به طهران وارد گردید و به قشونهای اطراف فرامین مرحمت انصاف ترقیم یافت که در کمال ساختگی و آراستگی و استعداد در آغاز بهار به جهت یورش آذربجان و مدافعه با سپاه روسیه به رکاب اعلی پیوندند.

و چون ذکر سپاه روسیه در میان آمده بعد از این نیز مکرر مذکور خواهد شد، اولی آن است که مقدمه‌ای در معرفت آن دولت قوی شوکت نگاشته شود که اهالی ایران که عموماً استحضاری کافی از آن دولت بهیه ندارند اجمالاً اطلاعی حاصل نمایند. و سبب آمدن قزل ایاغ سردار روسیه و مراجعت او را دانسته باشند و عزیزت حضرت خاقان گیتی ستان آقا محمد شاه را به مقابله آن چهل هزار (۴۰۰۰۰) کس امری سهل بشمارند.

در ذکر

مجملی از دولت بهیه روسیه و

ازدیاد شوکت و حشمت سلاطین این گروه

الی الان

پوشیده [۱۲۱] مباد که طایفه روسیه که همانا بنی الاصفدر در اخبار اشارت به ایشان است، مُلک ایشان ارضی است عریض و در سوابق ایام قواعد و قوانین آنها با تاتاریه و مغولیه مناسب بود و از سنه دویست و شصت و هشت (۲۶۸ هـ / ۸۸۱ -

۸۸۲ م) آغاز حکومت و سلطنت این گروه بوده، پادشاهان ایشان را تزار^۱ می‌گفته‌اند چنانکه لقب سلاطین توران «خان» و هند «رای» و غرجستان «شار و مار» بوده و در این ازمینه «ایمپراطور» خوانند.

و در تاریخ مذکوره بزرگ روسیه را روزیک نام بوده و از آنگاه تا صد و بیست و یک (۱۲۱) سال اهالی آن مُلک بت پرست بوده‌اند در سیصد و هشتاد و نه (۳۸۹ هـ / ۹۹۹ م) ولیدیمر = ولادیمیر نام بزرگ ایشان از بلاد گریک یعنی یونان مذهب عیسویه بدیشان تحفه آورده و بدان مُلک گرویدند و لهذا شأن او اعلی شد و او را نظیر انبیا شمردند.

در شش صد و بیست و پنج هجری (۶۲۵ هـ / ۱۲۲۸ م) جوجی خان بن چنگیز خان که فرمانروای دشت قیچاق بود با سپاه تاتار ولایت روس را مسخر کرد و بعضی از لشکر خود را در آنجا گذاشته برگشت.

در سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری عربی (۷۷۴ هـ / ۱۳۷۲ م) و نمیری ایوان ویج = ایوان اول نام در شهر مسکو خروج کرده تاتاریه را بیرون کرد و خود پادشاه شد. سی (۳۰) سال از آن پس امیر تیمور گورکان بر سر توقتمش خان لشکر برد و او را مضمحل کرد و تا مسکو رفت و آنجا را بگرفت و سپاه در آنجا نهاد. در نهصد و دوازده (۹۱۲ هـ / ۱۵۰۶ م) ایوان وسلویج^۲ نام سلطان روسیه شد و سپاه امیر تیمور را بیرون کرد و بعضی بلاد مانند مرواق بر مُلک خود بیفزود. در یکهزار و پانزده (۱۰۱۵ هـ / ۱۶۰۶ م) دو قرال که پولند و سوید بودند هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) سوار و پیاده به سر روسیه آوردند و مسکو را آتش زدند و صد و بیست هزار (۱۲۰۰۰۰)

۱. چاپ سنگی: زار.

۲. در ۱۵۰۶ (صحیح تر ۱۵۰۵ م) واسیلی چهارم جانشین پدر خود ایوان سوم شد. وی ریازان و پسکوف را نیز در حیطه قدرت خویش در آورد و به تعقیب نقشه ایجاد وحدت در روسیه پرداخت و با همکاری لهستانی‌ها او با مغول‌ها یا تاتارها یعنی سکنه خانات حاجی طرخان، غازان و کریمه که در آغاز قرن شانزدهم، پس از انهدام امپراطوری اردوی زرین دولت‌هائی تشکیل داده بودند، جنگید. واسیلی در ۱۵۳۳ م از دنیا رفت و پسر سه ساله‌اش ایوان چهارم معروف به ایوان مخوف جانشین او شد؛ در ایام کودکی ایوان مخوف حکومت در دست مادرش بود و بعد نجبا یا بوریایا زمام را در دست گرفتند و این وضع تا زمان بلوغ ایوان ادامه داشت. چون ایوان به سن رشد رسید عنوان تزار بر خود نهاد و به سختگیری با مخالفان پرداخت، خانات غازان و حاجی طرخان را گرفت و با لهستانی‌ها و سوئدی‌ها جنگید.

کس بکشتند و به واسطه عدم آذوقه بازگشتند.

پس از آنها فیدور [فیودور اول] نام حاکم روس شد و چون اولادی نداشت سلسله‌اش انقراض یافتند و از آغاز سلطنت روسیه تا این ایام هفتصد سال و کسری بگذشته بود از آن پس برادر زن فیدور مذکور که پوریس کودانیف = پوریس گادونوف نام داشت شاه شد و در زمان او سه سال قحط و غلابود و قرب پانصد هزار (۵۰۰۰۰۰) کس از این ولایت به جوع هلاک شدند، او نیز بمرد و روس بی‌رئیس ماند تا در یکهزار و سی و سه هجری (۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۴ م) ^۱ ملوک روس منتقل به سلسله الکسندر بولیچ شد، میکائیل فیودورویچ = میخائیل رومانوف از اقربای او و بزرگ کلیساهای آن ملوک بود به مردم گفت که: مرا رب الاریاب الهام کرده که یکی از طایفه فیودورویچ را بر خود پادشاه کنید.^۲ دیگر روز صریح گفت که: میکائیل را برگزینید. مردم او را قبول کردند ملت او را برگزیدند و او فرستادگان به فرنگستان فرستاد و اظهار دوستی کرد ولی دولتش دوامی نیافت.

در یکهزار و شصت هجری (۱۰۶۰ هـ / ۱۶۵۰ م) ^۳ پسر میکائیل مسمی به الکسیه [الکسی میخایلوویچ] سلطان شد و با طوایف قزاق معاهده کرد که او را امداد کنند، و او مقرر کرد که مردم دعوی به شریعت عیسوی برند و به وفق آن عمل نمایند و نوشتجات سابقه را از دست ملت گرفته در اوطاقی نهاد و شباهنگام تعمداً همه را بسوخت و گفت کسی را بر کسی حقی نیست، پادشاه پدر رعیت است و پدر

۱. تاریخ صحیح روی کار آمدن خاندان رومانوف ۱۶۱۳ هـ / ۱۰۲۲ هـ. ق است که میخائیل رومانوف تزار روسیه شد. وفات او در ۱۶۴۵ م / ۱۰۵۵ هـ بود که پسر الکسی میخایلوویچ جانشین پدر شد.

۲. خاندان رومانوف از خاندانهای اشرافی بزرگ روسیه بود، و نام رومانوف را در سده شانزدهم میلادی بر خود نهادند. زوجه اول ایوان چهارم به نام آناستاسیا رومانوف از این خاندان بود، برادر آناستاسیا به نام نیکیتا، نایب السلطنه فیودور اول بود. پسر نیکیتا که فیلارت نام داشت بطریق مسکو بود و او پدر میخائیل رومانوف بود که در ۱۶۱۳ م به تزاری روسیه انتخاب شد.

با انتخاب وی دوران آشفته‌ای از تاریخ روسیه پایان یافت. از آن زمان تا ۱۷۲۲ اعقاب ذکور وی سلطنت کردند، در ۱۷۲۱ م پتر کبیر عنوان امپراطور به خود داد، و جانشینانش همین عنوان را حفظ کردند.

۳. تاریخ‌های ارائه شده در متن گاهی غلط است. تاریخ صحیح سلطنت الکسی میخایلوویچ (۱۶۴۵ - ۱۶۷۶ م / ۱۰۵۵ - ۱۰۸۷ هـ) است و ایام سلطنتش سی و دو سال بود.

را حکم بر فرزند آن است که او را هدایت کند و به راه راست آورد، امروز حکم، حکم کتاب من است که مشتمل است بر علوم مُلک و دولت و مَلّت و خلاف آن خلاف است.

الحاصل مردم تمکین کردند و الکسیه بنای مراودت و تجارت و معاملات در برّ و بحر با دولتها فرو چید و تجار و ارباب معامله به چین و غیره فرستاد، متاعها بردند و فروختند و خریدند و آوردند، ولی چون با همه دول فرنگستان موافقه نداشت بساختن کشتیهای جنگی مظفر نشده، و مدت سلطنت الکسیه شش (۶) سال بود. در یک هزار و صد و یک هجری عربی (۱۱۰۱ هـ / ۱۶۹۰ م) درگذشت و وصیت کرد که مُلک روسیه در میانه یک پسر و دو دختر او تقسیم شود. و فیودور و ایوان از زن اول او بود و پتر از زن ثانی او بود!

و در بدو حال اگرچه فیودور را بر جای پدر او نشانند اما با وجود پتر کار او و برادرانش رواجی نگرفت و سلطنت بی استقلال فیودور شش (۶) سال بوده است و برادرانش در حبس پتر بودند و پتر اول در هزار و نود و هشت هجری (۱۰۹۸ هـ / ۱۶۸۷ م) متولد شد و چون به پادشاهی نشست قاعده‌ها نهاد و از بدو صغر مانند حکمای دانشور حرکت کرد، مانند قرالات فرنگ قواعد و نظام جنگ استحداث و استخراج فرمود:

نظم

شاخ گل هر جا که می‌روید گل است خم می هر جا که می‌جوشد مل است
گر ز مغرب بر زند خورشید سر عین خورشید است نه چیز دگر است
فرزانگان دانند که ظهورات قدرت حق را تعالی شانه و عظم برهانه محلی خاص
نیست و او رب العالمین است نه تنها ربّ المسلمین است. آن حضرت طبعی بلند و

۱. پس از وفات آلکسی به ترتیب سه پسر او فتودور سوم (۱۶۷۶ - ۱۶۸۲ م / ۱۰۱۷ - ۱۰۹۳ هـ) و بعد ایوان پنجم که روحیه‌ای ضعیف داشت (۱۶۸۲ - ۱۶۹۲ م / ۱۰۹۳ - ۱۱۰۳ هـ) و پس از وی پتر اول که بعدها ملقب به پتر کبیر شد به پادشاهی رسید. پتر اول در آغاز به قیمومت خواهرش سوفی به تخت سلطنت نشست (۱۶۸۲ - ۱۶۸۹ م / ۱۰۹۳ - ۱۱۰۱ هـ) و از سال ۱۶۸۹ م / ۱۱۰۱ هـ شخصاً به اداره امور مملکت پرداخت. در ایام سلطنت پتر کبیر بود که افغانها اصفهان را فتح و به شاه سلطان حسین را از سلطنت خلع و سپس به قتل رسانیدند. وفات پتر کبیر در ۱۷۲۵ م / ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ هـ بود.

طبیعتی ارجمند داشت و از صغر سن در وجودش آثار کبار بود، چنانکه در تاریخ او مسطور است چه زحمات کشیده و چه مرارات چشید، در تقویت و تربیت ملت خود چه سعی ها کرد، چنانکه در هنگامی که ایلچی به جانب هولاند که یکی از ممالک فرنگ است می فرستاد خود نیز در سلک ملازمان ایلچی خود منسلک شده، چون به دارالملک هولاند رسید خود را به کشتی جنگی آنها در انداخته به میان نجاران رفت و مدتی در این علم زحمت کشیده و از آنجا به انگلیس عزیمت فرمود و در آن دولت نجاری نمود تا به مقامی رسید که او را استاد پتر نجار می خواندند و مدت دو سال در آن ولایت بسر برد و شبها به جهت استحضار بر قواعد و قوانین آن دیار در کوجه ها و برزن همی گشت و روزها نجاری و درودگری همی کرد.

پس از رجوع به ملک خود مردم را به سیاحت امر فرمود و مردم آن ملک را که از همه صناعات بری بودند در اندک زمانی پخته و کامل و صاحب صنعت نمود، و قوانین نظام در آن ملک [۱۲۲] رایج کرد و خود در مشق نظام و تغییر لباس تقدم فرمود تا در اندک وقتی سی هزار (۳۰۰۰۰) سپاه نظامی آراست و به تدریج صنایع در ملک او قوت گرفت تا ماهوت بافتند و کاغذ ساختند.

و در سنه یکهزار و صد و هفده هجری (۱۱۱۷ هـ / ۱۷۰۵ م) شهر پترزبورغ را بنیاد کرد و مدت چهار ماه در طرح ریزی و بنیاد آن متفکر همی بود و جماعت سوید در طرح آن شهر بر وی حسد بردند و چنانکه در تاریخ اوست مدتها با وی منازعه کردند و او اول مغلوب و آخر مظفر شد. و در آن ایام او را با دولت سنیّه عثمانیه رزم اتفاق افتاد و برکنار رود پروت تقابل گزیدند، و زن او کترین [= کاترین اول] که در اصل از اهل سوید بود و در فراست و کیاست وحید و یگانه زمانه افساد حال او را به اصلاح آورد و در این مصالحه صدراعظم رومیه را به کشتن داد و پس از این رجعت قوت تمامی گرفت و استیلا یافت تا کار سلطنتش به مقام نبوت جلوه کرد.

پس از او الکسیس [= آلكسى] فرزندش که ناشایسته بود به طبع پدر و قوانین حکمت و نظر رفتار نکرده به عقوق منسوب شد و پتر او را از فرزندى خود خلع کرده و حکام شرع عیسوی به حکم عقل به قتل وی رضا دادند و همانا مسموم شد و پتر کبیر، کترین زن خود را ولیعهد خود کرده از جهان درگذشت. و او برحسب صفات زنی مردانه بود و آثار نیکو از خود به یادگار نهاد و با دولت نمسا و طایفه

قزاق مواحدت و وفاق گزید. از مُلک تاتاریه و مرواق بر روس برافزود و در هنگام وفات خود [پسر] الکسیس، پتر ثانی را که پسرزاده پتر اول بود سلطان کرد.^۱ و او دوازده (۱۲) ساله بود و در پانزده (۱۵) سالگی به مرض آبله درگذشت.^۲

و در سنه یکهزار و صد و پنجاه هجری (۱۱۵۰ هـ / ۱۷۳۷ م) کوین آن^۳ دختر ایوان [چهارم] که پسر ثانی پتر اول بود^۴ سلطان شد و در آن ایام محمود افغان بر صفهان استقلال یافت و شاه سلطان حسین صفوی را محصور کرد^۵ و او طهماسب میرزا پسر خود را بیرون افکند که چاره‌ای نماید و عثمانیه نیز در عراق و آذربایجان تصرف کردند، جماعت روسیه نیز نقض عهد کرده به رشت آمدند و طهماسب میرزا بدانها متوسل شد تا نادر شاه افشار طلوع کرد و ملک را مصفا ساخت، افاغنه و عثمانیه را برانداخت و به روسیه پیغامی تند داد آنان نیز به موطن خود بازگشتند، کوین آن نیز به راه خود روان شد. پس ایوان [پنجم] نام کودک دو ساله که خواهرزاده کوین آن بود به سلطنت برداشتند.^۶

بعد از او الیزابت دختر پتر اول هوس سلطنت کرد^۷ و کودک مزبور را مسموم نمود بعد از چندی او نیز زمام سلطنت را در کف کفایت پتر ثالث نهاد و در هزار و صد و هفتاد و هفت (۱۱۷۷ هـ / ۱۷۶۳ - ۱۷۶۴ م)^۸ پتر ثالث پادشاه شد پس از شش سال به واسطه سوء خُلق خُلق روسیه او را بکشتند و زن او را که به کترین ثانی

۱. ایام سلطنت کاترین اول دو سال بود (۱۷۲۵ - ۱۷۲۷ م / ۱۱۳۷ - ۱۱۳۹ هـ).

۲. ایام سلطنت پتر دوم پسر آلکسی نوّه پتر کبیر سه سال بود و در ۱۷۳۰ م / ۱۱۴۳ هـ وفات یافت.

۳. پس از وفات پتر دوم، ملکه آنایوانوونا دختر ایوان چهارم به سلطنت نشست و ایام سلطنت او قریب به یازده سال طول کشید (۱۷۳۰ - ۱۷۴۰ م / ۱۱۴۳ - ۱۱۵۳ هـ).

۴. ایوان چهارم پسر آلکسی میخایلوویچ و برادر ناتنی پتر کبیر بود. و پس از مرگ برادر دیگرش فتودور سوم در ۱۶۸۲ م / ۱۰۹۳ هـ به اشتراک با پتر کبیر به سلطنت نشست و خواهرش صوفی نایب‌السلطنه بود و هر دو برادر در قیمومت او بودند.

۵. ایام محاصره اصفهان مربوط به وقایع هشت سال قبل از سلطنت آنایوانوونا بود و در آن ایام هنوز پتر کبیر در قید حیات و بر روسیه حکومت داشت.

۶. ایوان پنجم (۱۷۴۰ - ۱۷۴۱ م / ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ هـ) نوّه خواهری آنایوانوونا یعنی کاترین و فرزند آناتولیولدوونا بود. و یک سال سلطنت کرد.

۷. ایام سلطنت الیزابت برابر سالهای (۱۷۴۱ - ۱۷۶۲ م / ۱۱۵۴ - ۱۱۷۶ هـ) بود.

۸. سلطنت پتر سوم در ۱۷۶۲ م / ۱۱۷۶ هـ بود.

موسوم بود به شاهی برداشتند.

و او بیست و پنج (۲۵) سال سلطنت کرد و با دولت عثمانیه معارضه نموده ایل کریمیه و جزیره یونان را بر مملکت روس بر افزود و مقرر شد که دولت روم مزاحم زوارق روسیه نشوند و بگذارند که از دریا به تجارت روند. و او ولایت روس را به چند حد تقسیم کرد و صورت پیکر پطر اول را بر فراز کوهی نصب کرد. و در هزار و صد و نود و هشت (۱۱۹۸ هـ / ۱۷۸۴ م) ارکلی خان والی گرجستان بدو اظهار مخالفت نمود و در شهر پطرزبورغ مدرسه‌ای برای تعلیم فرزندان بزرگان و امرا بساختند و مدرسه دیگر به جهت تحصیل علوم و تصنیف کتب و تعلیم و تعلم بنا فرمود و اخراجات آن را از سرکار خود می‌داد. و هکذا در هر شهری مدرسه و مکتب‌خانه مقرر شد و هر کس که در هر علمی و صنعتی ماهر می‌شد مورد احسان و انعام پادشاهانه می‌گشت، و مدرسه دیگر در شهر پطرزبورغ بنا کردند که در ساختن کشتی و علوم جنگ دریا تعلیم جویند، و همچنین راه مسکو را الی پطرزبورغ چنان ساخت که به سهولت تردد و عبور میسور می‌گردید و چهار کرور از خزانه شاهانه مصروف این راه شد و پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) اشرفی در وجه مصارف اخراجات مدارس مسکو مصروف شد.

و در سال یکهزار و دو بیست و ده هجری (۱۲۱۰ هـ / ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶ م) چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریار گیتی ستان کامکار آقا محمد شاه قاجار به تفلیس رفته و قتل عام کرده و همانا بعضی از تجار روسیه را به قتل آورد، سپاهی به دست‌اندازی ایران و مداخلت در بیشه شیران فرستاد، چه که مرتضی قلی خان قاجار برادر والا گهر شهریار ایران که به روس رفته بود، جوانی متناسب الاعضا و صبیح الوجه بود، طالب پادشاهی ایران و محرک ارومی شد و در آن حضرت کمال تعزز و تقرب داشت.

هم در سال گذشته که پادشاه ایران به تفلیس عزیمت فرمود و دست به قتل و غارت برگشود، ارکلی خان والی تفلیس را یأس تمام از دولت ایران حاصل گردید و حکام داغستان و قراباغ و شروانات را تاب تحمل آن بأس شدید نمانده به طرف دولت روسیه میل نمودند، لهذا پادشاه روس فرصت غنیمت شمرده سرداری را که در جنگی گلوله توپ پای او را برده بود و پائی از زر ناب به جهت او ساخته بودند و

اورا به ترکی قزل ایاغ می خواندند^۱ با چهل هزار (۴۰۰۰۰) سالدات آتشبار و بیست هزار (۲۰۰۰۰) سوار و توپخانه بی شمار از جانب باب الابواب دربند به ایران مأمور کرد، و در وقت وصول به دربند می خواست که به ضرب توپ جهان آشوب دربند را مسخر و مخروب کند، چون اساس و جدار و حصار آن شهر از صخور طویل و عریض و ضخیم استوار بود از ضرب چندین گلوله آتشبار و محاصره چندین ماه خللی در آن شهر راه نیافته، شیخعلی خان دربندی جماعتی بسیار از روسیه را در خون کشیده خضر بیک نامی خیانت کرده شهر را به تصرف روسیه داد. قزل ایاغ از آنجا عبور کرده به صحرای موغان اندر آمد و خوانین قراباغ با قزل ایاغ مرادتی حاصل کردند و بنا بر مصلحت وقت تو ددی و تر ددی به میان آوردند.

پادشاه و الاجاه ایران چنانکه سبق [۱۲۳] ذکر یافت با عساکر بی کران در نهایت تعجیل به حوالی اردبیل رسید، کوه و صحرا را عساکر غازی در زیر گام نهفتند با ابهتی و شوکتی جنبش نمود که سردار روسیه قزل ایاغ را تاب ثبات بلکه امید نجات نماند، خود را چون صعوه در مخلب شهباز همی دید یا چون بره در برثن گرگ همی نگریست. هم در این ایام بدو خبر رسید که جماعتی از روسیه از راه دریا به گیلان اندر آمده اند و تمامت آن طایفه را اسیر کرده به حضور زینده تاج و سریر برده اند و بی توهم حکم به کشتن آن گروه کرده، لهذا وسوسه بر نهاد قزل ایاغ غلبه کرده در کار خود متحیر بود.

مقارن این حال خبر آمد که پادشاه خورشید کلاه روس از ملک و عمر مایوس و محروم شده، و در این ایام در گذشته، سردار روسیه فرصت غنیمت شمرده به استعجال تمام ائقال خود را گذاشته روی به روس نهاده^۲، نهادگان وی به دست پیادگان پادشاه ایران در افتاد و به غارت بردند ذلک فضل الله العلی العظیم.

مدت سلطنت کترین ثانی بیست و پنج (۲۵) سال و او را پسری پال [پل اول] نام

۱. قزل ایاغ لقب یا عنوان والرین زوبوف فرمانده روسی بود که ایرانیان بدو اطلاق می کردند. او در جنگی یک پای خود را از دست داده بود و پای مصنوعی داشت و ایرانیان تصور می کردند که پای او از طلاست و از این رو وی را قزل ایاغ یا پا طلائی می گفتند.
۲. والرین زوبوف یا قزل ایاغ برادری داشت که معشوق کاترین دوم بود، پس از درگذشت کاترین، پل اول لشکرکشی به ماوراء ارس را متوقف کرد، شاید هم نمی خواست زوبوف را بر سر کار نگهدارد که مبادا وجود وی یادآور خاطره بی بندوباری های مادرش باشد.

بوده بر تخت نشانیدند و زیاده از پنج (۵) سال نماند و از آن پس در هزار و دویست و شانزده هجری (۱۲۱۶ هـ / ۱۸۰۱ م) الکسندر باولبیج خلیف پال را که در فوت پدر بیست و پنج (۲۵) ساله بود بر تخت برنشاندند و او معاصر حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار برادرزاده حضرت خاقان کامکار قاجار است و در مقام خود مذکور خواهد گردید.

ذکر نهضت رایات نصرت آیات
حضرت شهریاری به سفر آذربایجان و
مراجعت قزل ایاغ سردار روسیه و
شکار جرگه پادشاهی در سلطانیه و گوشمال طالشیه و
حرکت به جانب قلعه شوشی و
سایر واقعات سال یکهزار و دویست و یازده هجری

آیندگان این دفتر بخوانند و این معنی بدانند که حضرت سکندر رتبت تیمور
عزیمت آقا محمد خان بن محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو از اعظام
سلاطین عالم بوده، در عزم و حزم و رزم و بزم از اقران افراسیاب و چنگیز خان و
امیر تیمور گورکان و شاه اسمعیل صفوی است و سراپا رجولیت بوده، از کوه آهن
سخت تر و ثابت تر و از سنگ خارا صلب تر و محکمتر نهادی داشت در بطش و
سیاست و عزم و صلابت آتش فروزنده و برق سوزنده بود. چون به شیراز رفت
عظام رمیمه و کیل را به جهت بی حرمتی و سوء ادب بدین دوده ستوده به طهران
نقل کرد و در ممر عبور پی سپهر شتاب و مرور ساخت^۱ و چون به مشهد مشرف شد
سنگ قبر نادر شاه را که مرمر بود به ضرب سندانهای آهنین شکستن فرمود، با

۱. آقا محمد خان پس از فتح شیراز دستور داد قبر کریم خان را بشکافند و استخوانهای او را به
تهران حمل کنند و در زیر پله‌های تخت مرمر دفن کنند که به هنگام عبور و مرور استخوانهای
کریم خان زیر پای او باشد. در هامش نسخه چاپ سنگی تهران در باره این عمل آقا محمد خان
نوشته‌ای است بدین شرح: کمال بی‌حمیتی و منافقی است که مدت مدیدی در سر سفره آن
پادشاه عادل باذل حلیم سلیم کریم نمک او را در نهایت عزت و حرمت خورد، آخر سزای
نمک‌خوارگی را این قسم بجا آورد. از کوزه همان برون تراود که در اوست.

حیات او جمع نمی شد که پای بیگانه به ملک او رسد بلکه به جز خود پادشاهی در همه اقلیم نمی پسندید.

چون شنید که قزل ایاغ سردار روسیه از باب الابواب دریند با چهل هزار (۴۰۰۰۰) کس به موغان آمده از خراسان به طهران آمد و به یورش آذربایجان عزیمت کرد، نواب جهان بانی فتحعلی خان نایب السلطنه برادرزاده فرزند مقام خود را که فرمانفرمای فارس بود بخواند و بدو نصیحت و وصیت کرد و روی به سفر آذربایجان و قراباغ و روس نهاد و ملازمان رکاب را در این خدمت امر به شتاب فرمود.

و در اوقات نهضت و حرکت والد مؤلف این نامه رضاقلی متخلص به هدایت که عمری در آن حضرت خزینه دار و امین و پس از قتل سپهبد مغفور شهید جعفر قلی خان قاجار برادر و الا تبار خاقان ایران به حکم صداقت و امانت و ارادت و دیانت متصدی خدمات اندرونی و بیرونی بود، به واسطه اندک تقصیری در خدمت جریمه کرد و قصد وی فرمود و اموال و اسباب او را به گرگین خان گرجی که از ملازمان و فرزند مقامان و سپرده وی بود مبدول نمود، او از خانه خود فرار کرده با عیال به شاهزاده عبدالعظیم ملتجی شد و پس از حرکت اردو به عتبات عالیه رفته مجاور گشت، و در زمان جلوس خاقان صاحب قران به آستان پادشاهی باز آمد.

و همچنین به بعضی از امرا و وزرای حضرت بدگمان شد و در مقام دفع ایشان برآمد و شاهزادگان فرزند حضرت جهانبانی فتحعلی خان برادرزاده خود را که نواب شاهزاده عباس میرزا و نواب محمدقلی میرزا و نواب حسن علی میرزا و نواب حسین قلی خان برادر حضرت جهانبانی بود در رکاب مستطاب منخرط فرمود. تمام امنای دولت و امرای حضرت را مأمور به التزام رکاب کرده، میرزا شفیع صدراعظم را با میرزا محمد خان قاجار دولو به محارست دارالملک طهران گذاشت و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی را به همراه برد.

و در ایام حرکت محارسان گیلان جمعی را از مردم روسیه که از راه بحر بدان دیار تصرف خواسته بودند اسیر کرده به حضور فرستادند، چهل (۴۰) تن از آن طایفه را در پیشگاه پادشاهی گردن زدند و با دریا دریا لشکر موج و عالم عالم رکائب و افواج از مقر دولت عزیمت سفر آذربایجان فرمود. نخست توپهای آهنین تن و توپچیان

مالک طبع به صحرا جنبش گرفتند، زمین و زمان متزلزل شد و کوه و صحرا مملو گردید، از آن پس زنبورکخانه و نوبتخانه دشت هموار را کوهسار پرپشته و تل کردند و سپاه پیاده و سواره دسته دسته و کتیبه کتیبه از ارودی والا و مقام و منزل خود بر نشستند، سپاهی بی کران در معرض عرض در آمد که راه بر حیّز ارض تنگ کرده داشت، کوه و دشت و پشته و دره پر از شیران شیرخوی و پلنگان صیدجوی گردید، سر سنانها برابر افراشته آمد و ماهچه خیمه ها از ماه گذشته، سرادق رنگارنگ هوا را به لون طاوس کرد و بیارق گوناگون افلاک را به گونه بوقلمون نمود.

لمؤلفه [۱۲۴]

بحری به شورش آمد موجش همه حسام
 کوهی به جنبش آمد سنگش همه تبر
 جوشن ورنانی البرز از زخمشان ستوه
 و البرزها به جوشن آورده مستتر
 خون عدو کشیده به از باده این ز جام
 تیغ دو رو گرفته به از ساده آن ببر

چون خبر حرکت طوایف قزلباشیه ایران به مسمع همراهان قزل ایباغ سردار روسیه رسید، از این اخبار متوحش شدند و چنانکه سبق ذکر یافته هم از آنجا که مسبب الاسباب حضرت خداوند حکیم وهاب است، مقارن این حال خبر فوت پادشاه ذیجاه دولت بهیه روسیه رسید^۱، سردار زرّین پای سپاه روس قرین اسف و افسوس گردید:

۱. صاحب ناسخ التواریخ قاجاریه گوید: یکی از محرمان حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که: این هنگام که شهریار جنگ جماعت روسیه را ساخته می شد و اعداد کار و عدت سپاه ایشان را نیکو می دانست، یک شب که سورت سرما به شدت بود در کنار آتش نشسته از اول شب امبری به دست کرده و انگشت های [= زغال های] افروخته را در متقل یک یک همی گرفت و از این سوی بدان سوی می گذاشت و این کار به تکرار همی کرد و سر فرو همی داشت تا آن گاه که مؤذن بلند آوازه گشت. چون بانگ اذان بشنید آن امبر را از خشم در میان متقل کوفت، چنان که انگشت های افروخته پراکنده گشت و گفت: ای خدای قاهر غالب یا او را بکش، یا مرا از میان بگیر. روزی چند برنیامد که خبر مرگ پادشاه روس برسید. (۸۳/۱). به عبارت دیگر پروردگار عالمیان دعای او را در هر دو مورد اجابت کرد، هم کاترین را کشت و هم آقا محمد خان را از میان برداشت.

بیت

فرو ریخت در سوگ دارای روس ز بیزوره بیجاده بر سندروس^۱
 و صلاح دولت را در مراجعت به پطربورغ دانسته، بسیاری از اثاثه سرداری خود را
 گذاشته لوای معاودت و مراجعت به دارالملک ایمپراطور برافراشته. پادشاه صایب
 حزم صاحب عزم ایران حضرت آقا محمد شاه و الاجاه در بیست و پنجم ماه
 ذی قعدة الحرام از دارالسلطنه قصد آذربایجان و ورود قزلرکه سامان روس و ایران
 است کرده و به قوانین متداوله خانان ترک و جهانبانان سترک مقدمه کارزار را منوط
 به شکار کرد. نخست امیر کبیر سلیمان خان بن محمد خان قاجار که ملقب به اعتضاد
 الدوله بود با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) سوار جرار شکار پیشه مأمور شد که از حد
 زنجان خمسه الی عرصه سلطانیه چنان دایره کنند که شکاری از جرگه خارج نگردد،
 و امرای دیگر نیز بدین خدمت مأمور شدند. یک کیهان حیوان مختلفه در آن وادی
 جمع نمودند، پادشاه جهاندار شیر شکار با شوکت افراسیاب و حشمت اسفندیار
 به میان جرگه در آمد به تیر و کمان و تفنگ و شمشیر چندان خون ریخت که از سهام
 او اسد در مرتع سپهر بگریخت:

لمؤلفه

آری چو شیر شرزه گراید به عزم صید
 گور و گوزن را سزد از خوابگه سفر
 جز کمان ز دست جهانجوی چون بخواست
 از خون وحش و طیر بینباشت جوی و جر
 مرغ دو پر نماند به گیتی چو برگشاد
 از آشیان ترکش شه طایر سه پر
 ز آن خنجر دو دم چو شکالی بلی اسد

۱. در هامش یکی از نسخ چاپ سنگی آمده: گمانم از شعرهای شاهان شاهنامه مرحوم فتحعلی
 خان کاشی ملک الشعرا مرحوم فتحعلی شاه باشد، شعر به این محکمی و قرصی که می فرماید:
 فرو ریخت در سوگ دارای روس ز بیزوره بیجاده بر سندروس
 یعنی از چشم‌های خود اشک خونین بر چهره فرو ریخت، به عبارت اخری کربه کرد
 (نصرت).

زان ناوک سه پر چو پرندهی بلی سپهر

از آن پس امرا و خواص و سرداران و نوئینان و اکابر طوایف را اذن اصطیاد داد، پیداست که از پیاده و سوار حربه‌دار با شکاریان مسکین چه کنند. بعد از پنج (۵) روز توقف در چمن سلطانیه از راه میانج و اردبیل به آدینه بازار رفتند، و چون طوایف طوالشیه دست از طریقه سرکشی برنداشته بودند ده هزار (۱۰۰۰۰) کس با مهدی قلی خان دولو و پیر قلی خان شامبیاتی و مهرعلی خان قاجار به تنبیه آن طایفه معظمه مامور شدند. در روز جمعه وارد آدینه بازار گردیدند، در ایام تحریک از سلطانیه نامه خلوصیت ختامه از جانب شاهزاده مسعود محمود خلف تیمور شاه بن احمد شاه افغان در رسید و فرستاده او مورد التفات گردید.

چون امر ولایت قراباغ ناتمام و امیرکبیر ابراهیم خلیل خان بن پناه خان جوانشیر سر به متابعت در نیاورده بود و در مقر ایالت آبا و اجداد عالی نژاد کمال جلال داشت، رأی گیتی آرای شاهنشاهی چنان صواب دید که نخست امر پناه‌آباد و شوشی را یک رویه کرده آنگاه با مردان نامجوی جنگ‌آور به جانب قزقر نهضت فرماید، لهذا بنه اردوی بزرگ را در آدینه‌بازار به نواب شاهزاده حسین قلی خان ثانی قاجار سپرده، امیرکبیر سلیمان خان را به بزرگی لشکر و اتالیقی او واگذاشته، حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر اعظم را نیز با آنها به موافقت منصوب فرمود. و جمعی از جیوش قاهره را در نزد آنان نهاده پنج هزار (۵۰۰۰) سوار و سه هزار (۳۰۰۰) پیاده را در رکاب ملازم کرد.

در هنگامی که از وفور باران رود کر و ارس متحد شده بودند و پهنای آب به هشت فرسنگ در رسیده از سپاه دارای ملوک‌آرای قاجار و اشارت با بشارت آن شهریار تخلف نتوانستند و خود را بر آن دریای بی‌پهنای جیحون فسحت سیحون وسعت زدند و چون صرصر از آن بحر اخضر درگذشتند و به منزل آقچه بدیع نزول اجلال و نصب سرادق جلال فرمود که از آنجا به شهر شوشی ایلغار کند و امیرکبیر ابراهیم خلیل خان را به فید رقیّت درآورد، گردون را بر شتاب او خنده و حیرت بود و قضا را بر تعجیل او نهایت شادکامی حاصل که به پای خود به مقام فنا عجول است و به اجتهاد خویش به مصاد خود عاجل که ما تدری نفس پای ارض قوت!

در سیزدهم ذیحجه مصطفی خان شروانی سعادت زمین بوسی یافت و در ساحل ارس سفیر پادشاه ذیحجه ترکستان و ماوراءالنهر امیر معصوم مکنی به شاه مراد ملقب به بیک جان اوزبک فرمان فرمای بخارا به حضور مهر ظهور آمده حسین-قلی خان بادکوبه ای و جواد خان قاجار گنجوی نیز به حضور آمدند. اعظم بردع و اران و رؤسای قراباغ و داغستان داغ عبودیت بر ناصیه متابعت بر نهادند. در هیجدهم شهر مذکور نواب حسین قلی خان و بنه را احضار و از رود غیاث الدین اراده گذار داشتند و از تقدیر قادر کردگار بی خبر بودند که ورود در کنار رود دخول در نار نمرود و فتوح آذربایجان آشکده سوزان و راز تسخیر شوشی سرمایه سکوت و خموشی خواهد بود.

**در ذکر مجملی از حسب و نسب
امیر کبیر ابراهیم خلیل خان بن پناه خان جوانشیر قراباغی و
فرار او و تصرف و تسخیر پادشاه ایران شوشی را و
شهادت کثیر السعادت آن حضرت در آن شهر ارم بهر
به حکم تقدیر خداوند قهار مقدر**

بر [۱۲۵] مصنفان منصف لازم است که در ایضاح نسب و حسب امرای بزرگ و خوانین عالی نژاد بی منت و غرض و ضنت و مرض، حقایق حال او فرو نگارند و تحقیق این گونه امور و واقعات را به ردّ و قبول هر بوالفضول معوق و معطل نگذارند، و فی المثل هر کس در دولتی با ذی شوکتی مقابله و مخالفت کرده او را به دنو^۱ نسب^۱ و فتور حسب نستانند، چه همه ابنای عالم از احفاد حوا و آدم و عزت و ذلت هر قوم منوط به تقدیر حیّ قدیر است، و خردمندان دانند که علو^۱ همت و سمو^۱ فطرت نه به تقلید است، آفریدگار هر کس را چنانکه خود خواسته و مصلحت دانسته آفریده است الأرواح جنود مجنّده خبری فرزانه پسند است و هر کس در فطرت نهادی دارد مخصوص، گل خار نگردد و خار گل، مل سرکه نگردد و سرکه مل:

بیت

از خار نروید همیشه جز خار
از مار نزاید همواره جز مار

والا نسیبان به تصاریف دهر فرومایه نگردند و بزرگ منشان از تخالف ایام خُرد نشوند، ابراهیم خلیل خان بن پناه خان مردی والا همت بوده و پشت در پشت درایل جلیل جوانشیر که انجب آنان طایفه ساریجه‌لو اند امارت و حکومت نموده، اصل این ایل از ترکستان و از قبائل اوشیرخان بن یلدورخان پسر چهارم اغورخان می‌بوده‌اند که ایشان را اوشار و افشار خوانند و به قانون مغولیه از امرای دست راست می‌باشند که ایشان را جوانغار نامند و وجه تسمیه جوانغار و برانغار که در حرب و یاساق بر میمنه و میسره اطلاق کنند در حقیقت آن است که حکمای قدیم کشتن حیوانات را جز در دست بزرگی کامل جایز ندانستند، چنانکه در فارسیه باستانی ایران متداول بوده و در بنی اسرائیلیه موسویه سرایت کرد، در کبار سلاطین و حکمای مغولیه نیز شایع گردید که حیوان را نبی کامل یا پادشاه عادل یا نایب و خلیفه ذبح نمودندی.

لهذا سلاطین مغولیه گوسفند همه را کشتندی و آن را از سینه ذبح کردند، کشته گوسفند سلطان بودی و وزیر سلخ کردی و دست راست گوسفند نصیب و بهره انجب قبائل شدی و چپ و سایر اعضا به تفاوت مراتب بسایر عشایر و قبایل تقسیم یافتی، لهذا در هنگام رکوب و حروب نیز این قاعده مجری بود که جمعی در دست راست و گروهی در دست چپ برفتندی و به لغت مغولی راست و چپ را جوانغار و برانغار خواندندی و غلامان را در قفای سلطان و خان جای بودی که قول گفتندی.

علی ای حال ایل جوانشیر و اوشار از جوانغار بوده‌اند و داخل آن یکصد و بیست هزار (۱۲۰۰۰۰) کس از ترکستانند که با هولاگو خان به تسخیر بلاد رفتند و در هر جا بماندند؛ و در زمان امیر کبیر تیمور گورکان دگر باره از روم باز آمدند و در ترکستان و قندهار و کابل و ایران پراکنده و ساکن شدند و بسیاری در کابل و قندهار سکونت جستند. گروهی که در عهد دولت صفویه خاصه شاه عباس ماضی در قزلباغ و اران بوده‌اند رئیس و بزرگ آنان ابراهیم خلیل آقا نام بوده، بعد از آن پسرش پناه آقا و بعد از او فرزندش ابراهیم خلیل آقای ثانی همچنین پناه آقای ثانی و بعد

ابراهیم خلیل خان ثالث که در زمان نادر شاه افشار بوده و نادر ایل ایشان را کوچانیده به سرخس نقل و تحویل داد، و بعد از قتل نادر جماعتی از آنها به غوریان آمدند و با هزاره منازعه کردند و مظفر شدند. چون احمد شاه ابدالی افغان استقلال یافت ایل جوانشیر را از غوریان به کابل کوچانید و در آن حدود ساکن و بسیار شدند تا پناه خان ثالث از آنجا به حدود قراباغ آمده سکونت گرفت و قلعه مشهوره شوشی را بنا کرده پناه آباد نام و سکه مشهور به پناه آبادی زده که یک طرف آن لا إله الا الله و مُحَمَّد رَسُول الله و عَلِيّاً ولى الله بوده، طرف دیگر ضرب پناه آباد. وزن آن یک مثقال یک عباسی رایج بوده و اکنون به ده شاهی رسیده.

و چنانکه در ضمن واقعات نواب سلطان گیتی ستان محمد حسن خان قاجار و کریم خان زند مرقوم شد، پناه خان جوانشیر قراباغی در آن مُلک جلال و استقلال یافته سلاطین ایران را تمکین نمی کرد و اتباع و اشیاع وافر داشت به سلطان شهید محمد حسین خان نیز متابعت ننمود و او بر سر شوشی رفته مفتوح نگردید، هکذا فرزند ارشدش امیر ابراهیم خلیل خان بعد از پدر و الانبار در ایام شهریار قاجار گیتی ستان آقا محمد شاه از شوشی به حضور نیامده دفع همی دادی و پیکار همی کردی تا در این اوقات که شهریار قاجار به عزم جزم بر سر او ایلغار بُرد تاب مقاومت در خود نیافته از شوشی بدر آمده به ولایت داغستان روی نهاد.

قتل آقا محمد خان قاجار

حضرت آقا محمد شاه قاجار بی زحمت کارزار با صادق خان شقاقی و جمعی از مقربان حضرت به شوشی رفته، شوشی را به تصرف خود در آورده بعد از پنج روز توقف، در صباح بیست و یکم شهر ذی قعدة الحرام بعد از ادای فریضه صبح در دست سه نفر بد اختر از خدمتکاران خلوت به سعادت شهادت که پیوسته طالب بود فایز گردید.

مجمّل آن واقعه اینکه صادق نام گرجی و خداداد نام اصفهانی و عباس مازندرانی که فراش خلوت و پیشکار خدمت بودند، شب هنگام در خدمت مخصوص خود تغافل و نکاهل کرده، مایه تغییر مزاج پادشاهی گردید و بدیشان

تهدید به قتل شد. و آن سه تن از بیم جان خود با یکدیگر توافق و تعاهد کرده بالاتفاق بر گرد حضرت خسرو آفاق آمدند و دست جسارت بر گشادند و زخمی چند منکر بر آن اعضا و پیکر زدند و شاهباز سُدَره‌نشین روح پرفروش آن سلطان و الاشان از قفس تن رسته به مکان روحانی خود پیوسته، [۱۲۶] آن حضرت در آن هنگام بدان سه شوم اختر گمنام فرموده بود که: مرا در جانی کشتید که یکی از سپاهیان من به راحت و سلامت به منزل و خانه خود نخواهند رسید، و در آن حالت اندوه عساکر خود داشت تا از گیتی در گذشت:

نظم

سلیمانی افتاد در پای مور	همان پشه کرد بر پیل زور
تن مرزبان خفت در موج خون	کلاه کیانی شدش سرنگون
چنین است رسم این گذرگاه را	که دارد به آمد شد این راه را
یکی را بر آرد به هنگامه تیز	یکی را ز هنگامه گوید که خیز
کجا رستم زال و سیمرغ و سام	فریدون و هوشنگ و جمشید و جام
زمین خورد و تا خوردشان دیر نیست	هنوزش ز خوردن شکم سیر نیست
الا ای جهانبان جهاندار باش	چو خفتند ایشان تو بیدار باش
ببخش و بپوش و بنوش و بده	که جود و کرم از همه کار به
الحق آن حضرت پادشاه بزرگ جهانگیر جهاندار با سیاست و صلابت و شجاعت و مهابت، در لشکرکشی و دشمن‌کشی و قهر اعدا و تربیت احبا و عزم ثابت و حزم محکم سالهاست که بی مثل و نظیر بوده، چنان‌که از بدو حالش اشارت رفت و واقعاتش به عبارت آمد، به صدمات گیتی ممتحن و در دقایق امورات مجرب جهان‌دیده زحمت کشیده بود، بر اوضاع ممالک بینا و بر احوال خلاق دانا، بر جمهور رعایا و برایا مهربان و در عهد او از امرا و وزرا احدی را یارای خلاف و اعتساف بر زیردستی نبود.	

علی شاه افشار مشهور به عادل شاه به جهت انقراض نسل سلاطین قاجار در هشت سالگی آلت رجولیت او را قطع کرد و او را ابتر خواست و حکمت خداوندی گیتی را از نسل او مشحون کرد و او خود سراپا رجولیت و مردانگی بود و دولت الواریه و افشاریه را برانداخت و با اعدا مکافات به جا آورد، و سراسر ایران را از

مدعیان مستخلص و صافی کرد و در اندک وقتی ممالک را آراسته و پیراسته نمود. و به زیب و زینت لباس مایل نبود، غالب اوقات به ملبوسات پشمینه قناعت کردی و اصلاً خودآرائی ندانستی، هرگز در اسفار قشلاق و برف و باران باشلق بر نگرفتی و دستکش نداشتی و هر که بدین هیأت دیدی مؤاخذه فرمودی. دیناری از مقرری سپاهیان را سرکردگان خوردن نمی توانستندی و جز او بر لشکر و کشور حکم کسی روا نبود، میرزا محمد شفیع مازندرانی که دبیری با تدبیر و از مبادی کار در رکاب آن شهریار خدمت همی کرد، قدرت بر توسط احدی و تسلط بر عزل پست تر ملازمی نداشت، عقل و تدبیر شاه خود از همه عقلا بیشتر بود، مع هذا هم در بعضی اوقات با حاضران مشاورت می فرمود تا مراتب عقل و کیاست و کذب و صداقت هر کس را تجربه و آزمون کند.

گویند در شیراز به یکی از اهل الله رسیده بود و او از عوالم آن طایفه مقامات حاصل کرده در قتل عام کرمانیان به اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان فرموده بود که: مکرر با حق تعالی مناجات و عرض حاجات کرده ام که اگر کرمانیان را استحقاقی نیست مرا بر آن شهر ظفر مده و الا به قتل عام خواهم پرداخت، همانا گناهی کرده اند که مرا در قتل آنان رحمتی در دل نیست و الا قسی القلب نیستم، العلم عندالله.

مدت عمر مبارک آن حضرت پنجاه و هفت (۵۷) سال بوده و از آغاز خروج از شیراز و مرگ کریم خان هجده (۱۸) سال و ده (۱۰) ماه گیتی ستانی نموده تا یکسال قبل از شهادت تاج بر سر نهاد و بر تخت سلطنت جلوس نکرد تا به اصرار اهالی ایران جواهر زواهر مشهوره را به بازوان بر بست و تاج بنهاد و بر تخت بنشست. صیت جلالش در عرب و عجم و روم و روس و هند و ترکستان منتشر شد، خوارزمیان و بخارائیان و افاغنه و اوزبکیه از بیم او خواب و راحت نداشتند و او را برتر از شاه اسمعیل صفوی می پنداشتند. در بطش و باس بر برادران ابقا نکرد و در آن باب وی محق بود چه بسیار با وی مخالفت کردند، و چون می دانستند که وی را خلفی نیست و برادرزاده خود را به جای فرزند ولیعهد خواهد کردن از این کار متحاشی بودند، و آخر الامر تقدیر با تدبیر وی موافقت کرد و این نیز دلالت بر اصابت رای و رزانت اندیشه وی کند، چه در نهاد و نظر پادشاهان بینشی مخصوص است که از افاضات ربّانی و واردات روحانی است.

و ایام خروج و جهانستانی وی هفت (۷) سال بود و یازده (۱۱) سال و ده (۱۰) ماه بالاستقلال ملک راند. و از آثار خیر آن حضرت تذهیب قبهٔ مرقد حضرت اباعبدالله الحسین بن علی سلام الله علیهما است و همچنین ضریح نقرهٔ مطلاهی مرقد نجف اشرف، و روضهٔ مقدسهٔ رضویه سلام الله علیه؛ و جامع قزوین نیز از عمارات خیر و بزرگ آن پادشاه مغفور است، هم تعمیر بلدهٔ طهران و ابنیه درونی و بیرونی آن شهر از آن جمله است.

و از برادران او بعد از شهادت وی جز نواب علی قلی خان کهتر برادرش و مصطفی خان مکفوف نمانده و از جمله پیش‌بینی‌های آن حضرت و وصایای او به نایب السلطنه فتح‌علی خان جهانبانی وارث و ولیعهد خود یکی آن بوده که: بعد از من در هر وقتی که مهد علیا و والدهٔ عظمایت به توسط عمِّ اکرم اصرار کرد، در دفع او سعی باش که مُلک را زیان دارد.

وایضا

در ایام سلطنت اشتر قربانی را چنانکه رسم سلاطین است تجهیز کرده با طبل و نای در شهر همی گردانیدند، آن حضرت لختی تأمل فرمود و اظهار کرد که:

این کار نیز از جملهٔ تحمیلات متداوله است و مایهٔ پریشانی خاطر بعضی از انجناب خواهد گردیدن، چه مرا به خاطر است که:

در ایام توقف شیراز که به رسم رهانت و گرفتاری در نزد وکیل معرّز بودم و خرج من بر دخل [۱۲۷] چیره بود و از ضیق معاش روز روشن بر چشمم تیره، در ایام عید اضحی چنانکه رسم است اشتر قربانی به درب سرایم آوردند و اظهار طمع کردند.

همانا وکیل خرج مرا نقدی حاضر نبود و در امضای رضای آن گروه مسامحه می نمود تا کار به جایی رسید که بر درب خانه‌ام متوقف شدند و سرنای زیاده از اندازه زدند مرا شرم آمد و نگین جواهری که بر خنجر داشتم به بازاریان فرستاده بفروختم و بهای آن بیاوردند، مبلغی نقد و خلعتی از ملبوسات خاصهٔ خود بدان گروه دادم تا از آن جا بگذشتند.

چه بسا مردم با نام امیرزاده که در چنین وقتی زری آماده ندارند و